

مصطفی برهانی

هر چند فلسفه عهده دار مباحث کلی وجودشناسی است، اما فیلسوفان مسلمان به اقتضای گرایش دینی خود، به برخی مفاهیم دینی، همچون توحید، نبوت و معاد نیز از منظر فلسفی نگریسته‌اند. فیلسوف با گرایش عقلی، مقدماتی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد که نتیجه منطقی آن‌ها ضرورت نبوت و بعثت خواهد بود. نکته جالب توجه آن است که فلسفه مشاء و اشراق و حکمت متعالیه در نوع و کیفیت استدلال بر نبوت یا یکدیگر همراهی دارند. نوشته حاضر، خاستگاه فلسفی نبوت در نظر برخی فیلسوفان را به اجمال بررسی می‌کند.

ابن سینا

در دیدگاه فلسفی مشاء حکیم ابن سینا که به تفصیل به این موضوع پرداخته

مقدمات را چنین بیان می‌کند:

- ۱- حیوان می‌تواند زندگی فردی خود را بدون کمک هم‌نوعانش تدبیر و اداره نماید، اما انسان بدون کمک هم‌نوعان خود قادر به برآوردن نیازمندی‌هایش نیست. پس هر انسانی برای رفع نیازهای خود محتاج کمک‌های دیگران است.
- ۲- این نیازمندی‌ها، انسان را به سمت زندگی اجتماعی سوق می‌دهد؛ به گونه‌ای که اگر فلسفی تنها بماند و خود را از اجتماع دور نگاه دارد و وظایف شهروندی‌اش را نادیده انگارد، از جنس انسان و کمالات انسانی دور می‌ماند.
- ۳- برای زندگی اجتماعی، مشارکت هم‌نوعان ضروری و لازم است.
- ۴- انسان در زندگی مشترک، همواره نیازمند معاملات و داد و ستد با دیگران است.

- ۵- هر داد و ستدی، بر قوانین و مقررات عادلانه توقف دارد.
 - ۶- هر قانونی نیازمند قانون‌گذار است.
 - ۷- قانون‌گذار باید صلاحیت گفت‌وگو با مردم و الزام ایشان را به قانون داشته باشد.
 - ۸- این قانون‌گذار باید از نوع انسان باشد.
 - ۹- قانون‌گذار نباید مردم را به حال خود واگذارد؛ زیرا مردم هر قانون و حکمی را که به سودشان است عادلانه و هر آن چه به زیانشان است ظالمانه تلقی خواهند کرد.
 - ۱۰- نیاز مردم به چنین قانون‌گذاری به مراتب بیشتر از نیازشان به رویش مزه بر پلک‌ها و لبرو بر چشم و گودی کف پا است.
 - ۱۱- خلوص به این ضرورت‌ها آگاه است.
- از این مقدمات چنین برمی‌آید که بر خداوند لازم است که برای ایجاد و حفظ

نظام برتر هستی، چنین انسانی را که همان پیامبر است برانگیزد. پیامبر است که ابتدا مردم را با خالق هستی و یگانگی او آشنا سازد و آگاهی او را بر پنهان و آشکار هستی گوشزد کند و به مردم به‌همانند که پیروی از دستورات خداوند واجب است و برای پیروان، معاد خوشبختی و برای مشرکان، معاد شقاوت مهیا است. بدین ترتیب مردم، فرمان پیامبر را اطاعت می‌کنند (۱).

ابوالعباس فضل بن محمد اللوکری، ابوالعباس اوکری از فیلسوفان قرن پنجم هجری و شاگرد بهمنیار است. وی برداشتی متفاوت از متکلمان و دیگر فیلسوفان دارد. در باور او همان‌گونه که مردم از توانایی‌های جسمی مختلف و متفاوت برخوردارند، در توانایی‌های فکری نیز متفاوتند. برخی از مردم به حدسی از حدس زدن عاجزند و برخی از حدس قوی بهره‌مندند. از همین دسته توانمندان برخی برای حدس زدن نیازمند زمان بیشتری هستند و برخی در زمان‌های کوتاه نیز قادر به حدس‌های شائبانه به واقع پیامبران، کسانی‌اند که در مدت‌زمان اندک بیشترین و بهترین حدس را می‌زنند. آنان تلمیح‌مقولات را به قوه حدس درک می‌کنند و از معقولات اولی به معقولات ثانی و درجه دوم می‌رسند (۲). بدین ترتیب لوکری، پیامبران را فیلسوفانی چیره‌دست و ماهر در قوه حدس می‌داند.

شیخ اشراق

شیخ اشراق نیز همان راه فلاسفه مشاء را پیموه و گفته است:

فلز آنجا که نوع انسانی منحصر در یک شخص نیست، بلکه افراد متعددی دارد، این افراد تاچار به گروه‌های پراکنده تبدیل می‌شوند. (بنابراین) فنون مختلف و شهرهای متفاوت شکل می‌گیرد. یک شخص به تنهایی از عهده نیازهای خود بر نمی‌آید؛ بلکه نیازمند کمک دیگران است. پس از این رو نوع انسانی برای معاملات و پیمان‌ها و پیمان‌ها و پیمان‌ها، کنی‌های نیازمند یک قانون فراگیر و مورد قبول همگان است که در هنگام لزوم به آن مراجعه کنند.

خرد بشری برای تدوین این قانون با دو چالش روبه‌رو است: نخست آن که عقل هر یک از افراد بشر یا دیگری در تعارض است؛ دوم آن که همه خرده‌ها در یک سطح و رتبه و جایگاه قرار دارند و هیچ‌اندیشه بشری بر دیگری برتری ندارد. در این میان وجود کسی لازم است که ادعا کند فکرش برتر از دیگران است و می‌تواند برای آنان قانونی بیابد که به وسیله آن سلوک الهی‌الله کنند و مردم را از عذاب روز قیامت بر حذر دارد و ایشان را به راه راست رهنمون سازد.

پیامبر باید معجزاتی داشت که باشد که مردم فرمان او را بپذیرند و او نیز عبادات را بر ایشان واجب کند. برخی از این عبادات وجودی است و سود آن به خود بنده می‌رسد؛ همچون ادکالر و آوردن نماز، که اشتیاقی بنده را به حرکت به سوی خداوند زیاد می‌کند. برخی از عبادات عدمی‌اند که در پاک‌ی ایشان مؤثر است؛ همچون روزه و برخی می‌وجودی‌اند و برای دیگران سودبخش؛ مانند صدقات و زکات و هدیه. برخی نیز عدمی‌اند و به حال

خاستگاه فلسفه نبوت



۱۲۹

دیگران سودمندند؛ همچون خودداری از لذت هم‌نوعان و هم‌جنس‌ان و... و ایشان را تشویق کند به مسافرت که در نتیجه از منزل خود خارج شوند و راه رضایت خداوند را در پیش گیرند تا یادآور روزی شوند که به سوی خدا بر می‌گردند و در همین راهها انبیا و اولیاء را زیارت کنند. همچنین پیامبر، مردم را به مهریابی یا یکدیگر امر می‌کند و عبادت‌های همچون نماز جمعه برایشان فرار می‌دهد یا گذشته از تحصیل ثواب، موجب الفت و دوستی میان ایشان می‌شود و تکرار عبادات را از ایشان بخواهد تا خداوند را فراموش نکنند (۳).

فخر رازی و صدر المتألهین نیز بیانی نزدیک به همین استدلال شد. شیخ اشراق در (۴) تفاوت دیدگاه فخر رازی و شیخ اشراق در این است که فخر رازی، پیامبر را تنها برای وضع قوانین فردی و اجتماعی و برای اصلاح رفتار مردم با یکدیگر ضروری می‌شمارد، اما شیخ اشراق پیامبر را برای اصلاح رفتار فردی و اجتماعی و حرکت به سوی تحصیل رضایت الهی نیز اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

نکته‌هایی که در مشرب فیلسوفان وجود دارد، آن است که پیامبر از منظر آنان تنها برای مردمان اجتماعی آمده‌اند. اگر این مردم تنها و به شیوه‌های اولیه زندگی می‌کردند نیازمند پیامبر نبودند؛ در صورتی که مشرب‌های قرآنی، روایی و عرفانی و حتی کلامی، فرد فرد بشر را نیازمند پیامبر می‌دانند و بالاتر از همه این‌ها بیان روایی و عرفانی است که مدعی است اگر تنها یک فرد بر روی زمین زندگی کند، او کسی نیست جز پیامبر.

عبدالرحمن ابن خلدون
ابن خلدون یک جامعه‌شناس و مورخ است؛ اما در این گونه مسائل نظری، دیدگاهی فلسفی دارد. وی نفوس بشری را به سه دسته تقسیم می‌کند: نخست کسانی که تنها مفاهیم حسی و خیالی و ترکیب این گونه مفاهیم جزئی را درک می‌کنند، دوم، کسانی که از این گونه ادراکات فراتر رفته، مفاهیم عقلی کلی را نیز درک می‌کنند و سپس اوج گرفته، در آسمان مشاهدات درونی و برزخی پرواز می‌کنند. اینان همان عالم‌السلطنه‌ایانند. سه، دیگر کسانی‌اند که از جنبه بشری جدا شده و به افق‌های اعلیٰ پر کشیده‌اند. آنان کلام حق را می‌شنوند و جنبه‌های بشری در آنان، هرگز مانع دریاقت وحی و کلام حق نمی‌شود. اینان همان پیامبران هستند (۵).

صدر المتألهین
ملاصدرا در بیان حقیقت و درجه نبوت از ادراکات انسانی سود می‌جوید. وی پس از آن که ادراکات انسانی را به چهار مرحله حس، خیال، وهم و تعقل تقسیم می‌کند، می‌گوید انسان انشایی را درک می‌کند که به حس و خیال و وهم درک نمی‌شوند. در مسائل آینده تدبیر می‌کند و تنها به امروز اکتفا نمی‌کند. انشایی را که از حس و خیال و وهم پنهان و غایب‌اند درک می‌کند و به دنبال زندگی ابدی است.

با این درک، نام انسان زیننده او می‌شود و این حقیقت، همان روح است که خداوند دمیدن آن را به خود نسبت داده است. در این مرتبه باب ملکوت بر او گشوده می‌شود و ارواح را برهنه از لباس

و قالب و شکل می‌پندد و این صورت‌های مجرد همان‌اند که عروج یافتگان پیشین همچون افلاطون، سقراط، فیثاغورث و ابن‌قلس و دیگران آن را شهود کردند. و اثر سقراطیست نیز در کتاب «تئولوژیا» مدعی شهود آن است، و این عالم عقل و شهود بی‌نهایت است.

از این رو چایگاه و مقام هر انسانی در اوج و پستی، به اندازه ادراک او است. امیرمؤمنان (ع) نیز که فرمود: «الفان ابناء ما یحسدون» (۶)، به همین حقیقت اشاره دارند. پس انسان یا همچون خزندگان و چهارپایان و شیاطین است و یا این مراحل را گذرانده و پس از عبور از مقام ملکه در مقام مفریان جای می‌گیرد و نگاهش تنها به ذات حق تعالی است. و این نهایت کمال انسانی است که پیامبران و اولیای الهی سلام‌الله علیهم اجمعین یگانه از آن بهره مندند (۷).

غرض انبیا تعلیم نظر بایات جهان شناختی و نجومی نبوده است، انبیا پیام‌آور بودند، ولی بی‌تردید آن‌ها بشر بودند، با تمامی ویژگی‌ها و لوازم آن

چنان که پیداست این بیان ملاصدرا شیرازی به گونه‌ای است که پیامبر را فارغ از جامعه و مردم تعریف و تفسیر می‌کند. ناگفته نماند که همین تنها یک تفسیر از شخصیت پیامبر است و نمی‌توان آن را دلیلی برای ضرورت بعثت شمرد. صدر المتألهین در یک بیان فلسفی عرفانی، ضرورت پیامبر را این چنین بازگو می‌کند:

«اگر حکمت الهی که جامع کمالات و اسماء حسنی است، بخواهد مملکت ایجاد و رحمت را گسترش دهد و قدرت خود را به وسیله ایجاد ممکنات و تدبیر امور خلق نشان دهد، می‌بایست از یک واسطه سود جوید، چرا که ذات پاک قدیم احدی هیچ مناسبت و سنخیتی با حدوث انشایی ممکن ندارد. از این رو می‌بایست خلیفه‌ای داشته باشد که به نیابت از وی در اشیا تصرف کند».

«ناچار این خلیفه یک دست در قدم دارد و از حق می‌گیرد و با دست دیگر به خلق می‌رساند. خداوند خلیفه‌اش را به صورت خویش فرآورد و او را بر مسند خلافت نشاند».

«مقصود از وجود عالم، خلقت انسان کامل است. غرض از عناصر، وجود گیاه است، و غرض از گیاه، حیوان و غرض از ارواح ناطقه و غرض از ارواح ناطقه، وجود خلیفه‌الله است (این جا جلال فی الارض خلیفه است پس چنانچه واسطه بین دو جهان است یا گوش خود از حق می‌شنود و یا زبان خود به دیگران می‌رساند)» (۸).

ملاصدرا در این تفسیر از قاعده سنخیت بین علت و معلول سود جست و مدعی است که قدیم به تنهایی نمی‌تواند در حادث تصرف کند بلکه می‌بایست از یک موجود میانی که یک دست در قدم دارد و دست دیگر در حدوث استفاده کند.

عبدالکریم سروش
دکتر سروش نیز ادراکات و تجربیات باطنی را کاری پیامبرانه می‌داند. وی بر آن است که پیامبران به کمک مجاری

ویژگی‌های به مدرکات و ویژگی‌های دست می‌یابند که دیگران از نیل به آن‌ها ناتوان و ناکام‌اند. پس مقوم شخصیت و نبوت انبیا و تنها سرمایه‌آنان همان وحی یا به اصطلاح امروز «تجربه دینی» است (۹).

البته به عقیده وی تنها تجربه باطنی، شخص را پیامبر نمی‌کند؛ بلکه تفاوت پیامبران با دیگر ارباب تجربه در این است که آنان در حیطه و حصار تجربه شخصی باقی نمی‌مانند و به آن دل خوش نمی‌دارند و عمر خود را در ذوق‌ها و مواجهه درونی سپری نمی‌کنند؛ بلکه بر اثر حصول و حصول این تجربه مأموریت جدیدی احساس می‌کنند و انسان تازه‌ای می‌شوند و این انسان تازه، عالم تازه و آدم تازه‌ای بنا می‌کند (۱۰).

از نظر وی، دیگر تفاوت پیامبران با معلمان بشری نیز در این است که برخی معلمان بشری پاره‌ای از راه را بر شاگردان خود می‌پندند؛

می‌بایند جا را بر استاد تنگ کنند و مغز ماش را از رونق بیندازند؛ اما پیامبران راه تجربه پیامبرانه را بر شاگردان خود می‌پندند؛

و پیروان خود باز گذاشته، دیگران را نیز به معراج فرا می‌خوانند. وی نتیجه می‌گیرد که اگر پیامبری همان تجربه‌های درونی است، پس دین تابع شخصیت ادراکات و تجارب درونی وی است. سپس تصریح می‌کند:

«اسلام یک کتاب یا مجموعه‌ای از اقوال نیست؛ بلکه یک حرکت تاریخی و تاریخ مجسم یک مأموریت است. بسط تاریخی یک تجربه تدریجی است. حصول پیامبرانه است. شخصیت پیامبر در اینجا محور است و آن همه آن چیزی است که خداوند به امت مسلمان داده است. و دین حول این شخصیت می‌تند و می‌چرخد. وحی، تجربه درونی و برونی است که پیامبر از سر می‌گذراند و هر چه آن خسرو می‌کند شیرین است و چون سخن از سر هوا نمی‌گوید پس سخنش عین هدایت است. بدین قرار، دین تجربه روحی و اجتماعی پیامبر است و لذا تابع او است و از آنجا که این تجارب گراف نیست و پشتوانه شخصیت الهی و مؤید پیامبر را با خود دارد، برای همه پیروان و شخص پیامبر نیز متبع و الزام‌آور است» (۱۱).

بدین رو، تفاوت ادیان را نیز باید در تفاوت تجارب و شخصیت پیامبران جست‌وجو کرد. هر چند رهیافت صدر المتألهین و برخی فیلسوفان همچون ابن خلدون به مسئله نبوت، ادراکات انسانی و قوه عاقله بوده، اما آنان هیچ‌گاه تصریح نکردند که دین تابع ادراکات پیامبر است. ممکن است آنان مدعی شوند که پیامبران به حدی از ادراک رسیدند که توانستند لوح محفوظ و عالم امر را شهود کنند.

به دیگر سخن، ورای ادراکات پیامبران، حقیقتی ثابت به نام دین وجود دارد که پیامبر، آن را کشف می‌کند. مشخص نیست که چگونه تجربه گرایی پیامبران، دکتر سروش را به تبیین دین از شخصیت پیامبر رسانده است؛ زیرا ممکن است پیامبر یا صفای باطن، حقایق عالم را درک کرده و بر مجموعه مدرکات خود نام

دین نهاده باشد. در این صورت دیگر دین تابع شخصیت پیامبر نیست؛ بلکه پیامبر به وسیله عقل، وحی و تجربه درونی خود، دین را کشف می‌کند. پس او کاشف دین است نه صانع و سازنده آن، و خود تابع دین و وحی است، نه بالعکس.

اسپینوزا
قانون و حکومت، خاستگاه پیامبران است. این باور، از عقاید مشهور اسپینوزا است. او می‌گوید: «اگر قرار بود همه انسان‌ها طبیعتاً آنچه را که عقل واقعی خودشان فرمان می‌دهد بپذیرند، جامعه هیچ نیازی به قانون نداشت. در این صورت کافی است که مباحث اخلاقی از میان برداشته شود و انسان‌ها بدون دغدغه خاطر، آزادانه و مطابق با علایق واقعی خود عمل نمایند».

«باید توجه داشت که علایق واقعی یعنی دستورهای عقل نه تسلط خواست‌های نفسانی. اما طبیعت بشر ساختاری غیر از این دارد؛ یعنی همه انسان‌ها تابع عقل خود نیستند؛ بلکه بسیاری از آن‌ها پیرو شهوات نفسانی و موافق خود هستند. در نتیجه هیچ جامعه‌ای بدون حکومت و قدرت و قوانینی که امیال و انگیزه‌های انسان را به زیر سلطه خود درآورد، نمی‌تواند وجود داشته باشد. پس باید قدرت در میان احاد جامعه به طور مشترک بخش شده به طوری که هیچ کس تابع دیگری نباشد یا اگر قرار است قدرت در دست شخص یا اشخاص محدودی باشد، در این صورت صاحبان قدرت می‌باید از متوسط انسانیت برتر باشند و یا حداقل تلاش کنند که خود را این چنین بقبولانند».

«ثالثاً در هر حکومتی قوانین باید به گونه‌ای تنظیم شود که مردم به امید دستیابی به خیر مطلوب، از آن تبعیت کنند. نه بر اثر ترس از مجازات» (۱۲).

اسپینوزا جامعه‌های غیر الهی و غیر دینی را جوامعی می‌شناسد که همت آنان رفتارهای روزمره‌ای است که مجازات ندارد؛ اما جامعه دینی و قانونمند مردم را به رفتارهایی فرا می‌خواند که به خیر و سعادت می‌انجامد؛ زیرا پیامبران مروج اخلاق و قانون‌های اخلاقی بودند. غرض انبیا تعلیم نظریات جهان‌شناختی و نجومی نبوده است. انبیا پیام‌آور بودند، ولی بی‌تردید آن‌ها بشر بودند، با تمامی ویژگی‌ها و لوازم بشریت. تمایز پیامبران ناشی از اخلاف ایشان در دریافت وحی و پاکیزگی و تقوای اخلاقی‌شان است» (۱۳).

- پانوش‌ها**
- ۱- رکن‌الدین ابن سینا، التبیان، ص ۳۰۲، همچنین در کشف‌المصابیح، المصباح العالی.
 - ۲- ابوالعلاء فضل بن محمد القزقری، بیان‌الحق فیما‌لحق، ص ۳۱۹.
 - ۳- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، صص ۹۶-۹۵.
 - ۴- فخر رازی، المباحث‌المشرقیه، ج ۲، ص ۵۲۲.
 - ۵- ابن خلدون، مقدمه تاریخ، ص ۱۲۲.
 - ۶- مردم، فرزندانی خدایت.
 - ۷- صدر المتألهین، شواهد‌الربوبیه، ص ۲۳۸.
 - ۸- صدر المتألهین، المظاهر‌الالهیه، ص ۱۲۶.
 - ۹- عبدالکریم سروش، بسط تجربه نبوی، ص ۳.
 - ۱۰- همان، ص ۳.
 - ۱۱- همان، ص ۴.
 - ۱۲- یوسف نوذهور، عقل و وحی و دین و دولت از نظر اسپینوزا، ص ۲۰۲.
 - ۱۳- همان، ص ۸۸.